خیابان ۴۶

نوشته ها, مشاهدات, مقالات خود را براي ما به اين آدرس بفرستيد
xyaban@gmail.com
براي اشتراك روزانه با اين آدرس الكترونيكي تماس بگيريد
khyaboon@gmail.com

زنده باد مقاومت مردمی علیه دیکتاتوری

چهارشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۸۸

حبس و محرومیت از تحصیل برای دانشجویان بابل

دادگاه شهر بابل برای ۸ تن از دانشجویان دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل به اتهام حضور در تجمعات پس از انتخابات و اقدام علیه امنیت ملی احکام زندان و محرومیت از تحصیل صادر کرد. ۳ ماه حبس تعزیری، ۶۰ ماه حبس تعلیقی و ۲۵ سال محرومیت از تحصیل. به گزارش خبرنامه‌ی امیرکبیر، علی مجتهدزاده، وکیل این دانشجویان، احکام صادره را ,سنگین و ناعادلانه, خواند و تصریح کرد که اتهاماتی مانند ,ارتباط با منافقین, در احکام مطرح شده که در کیفرخواست مطرح نشده بود و ,در نتیجه دانشجویان و وکلای آنها فرصت دفاع از خود را نداشتند., ایمان صدیقی، یکی از این دانشجویان، حکم خود را ,ناعادلانه, خواند و گفت: ,بر مبنای اصل ۲۷ قانون اساسی شرکت در راه‌پیمایی حق طبیعی ما بود و جرم محسوب نمی‌شود., خبرنامه‌ی امیرکبیر در ادامه می‌افزاید، با وجود محاکمه دانشجویان و صدور احکام سنگین هیچ برخورد و پیگیری در رابطه با ,مهاجمین و نیروهای انصار حزب‌الله که به خوابگاه دانشجویان نوشیروانی بابل حمله کرده و خساراتی را به بار آوردند، صورت نگرفته است

گزارشگران بدون مرز
در دفاع از آزادی مطبوعات

بیانیه گزارشگران بدون مرز درباره ی اتهام علیه اطلاع رسانی

مضحکه عدالت، پرده پنجم : محاکمه اینترنت

بیست و سوم شهریور پنجمین جلسه محاکمه معترضان به تخلف و تقلب در انتخاب مجدد محمود احمدی نژاد در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران برگزار شد. یک بار دیگر کیفرخواست دادستانی رسانه ها را بعنوان متهم اصلی بر نیمکت متهمان نشاند. در این کیفر خواست دو سایت یوتیوب و فیس بوک متهم به « جنگ روانی علیه ایران» شده‌اند.

گزارشگران بدون مرز در این باره اعلام می‌کند : « باید به این مضحکه پایان داد. مسئولان قضایی با نمایش اعترافات اجباری و درخواست بخشش می‌خواهند روزنامه‌نگاران و وب‌نگاران را تحقیر کنند. در این دادگاه در کنار روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی کاربران ساده اینترنت نیز برای ارسال ای‌میل و یا بازدید از سایت های اطلاع رسانی محاکمه می‌شوند. رژیم تهران در اصل می‌خواهد در دادگاه حرفه کاران مطبوعات، اطلاع رسانی را محاکمه کند.»

روزنامه نگار زندانی محمدرضا نوربخش سردبیر روزنامه فرهیختگان که از تاریخ ۱۳ مرداد در زندان بسر می‌برد از جمله متهمان دادگاه بود. او نیز مانند دیگر متهمان این دادگاه‌ها متن دیکته شده‌ای را در محکومیت خود و دیگر مسئولان سیاسی و فرهنگی و در موافقت با کیفرخواست دادستانی قرائت کرد. دفاع از این روزنامه نگار را نیز یک وکیل تسخیری بر عهده داشت. هر شش متهم در اعترافات خود بر « متاثر شدن از اخبار انتشار یافته بر روی سایت‌های اطلاع رسانی» تاکید داشتند.

کیفر خواست دادستانی این بار به شکل مستقیم شبکه اینترنت را هدف قرار داده بود. در بخشی از این کیفرخواست گفته شده است : « در حال حاضر بیش از ۲۵ میلیون کاربر ایرانی از اینترنت استفاده می‌کنند، شبکه های اجتماعی همچون «فیس بوک» توانسته بیش از ۲۰۰ میلیون کاربر را جذب کند و آمریکا نیز آن را شناسائی کرده و با جریان های معاند ارتباط داده است.(...) و سایت‌هایی همچون «فیس بوک» و»یو تیوب» با حمایت آمریکا برای تاثیر بر کاربران ایرانی فعالیت کردند.»

نزدیکان روزنامه نگار زندانی احمد زیدآبادی اعلام کرده اند که به دلیل نپذیرفتن قرائت متن دیکته شده از سوی بازجویان، وی در این جلسه دادگاه حضور نداشت. مهدیه محمدی همسر این روزنامه‌نگار زندانی در مصاحبه با رادیو زمانه گفته است، قاضی پرونده به وکیل همسرش گفته است که «اقای زید آبادی نامه نوشته و در آن گفته است که اصلا وکیل نمی‌خواهد.» اما از نشان دادن این نامه خودداری کرده است.

از اغاز محاکمات وکلای زندانیان از دسترسی به پرونده موکلین و یا ملاقات با آنها محروم بوده اند. وکلای تسخیری ناشناسی نزدیک به نهادهای امنیتی از سوی دادستانی تهران برای دفاع از زندانیان برگزیده شده اند.

بسیاری از روزنامه نگاران و وب نگاران زندانی از جمله مهدی حسین زاده روزنامه نگار اقتصادی و شیوا نظرآهاری وبلاگ نویس آزادی‌زن در بندهای امنیتی زندان اوین برای اعترافات اجباری تحت فشار ماموران امنیتی قرار دارند.

از سوی دیگر از روز ۲۳ شهریور دسترسی به پرشین بلاگ قدیمی‌ترین شرکت خدمات دهنده وبلاگ ایران مسدود شده است. وبلاگ پرشین با تائید خبر در سایت خود اعلام کرده است « مدیران سایت به بررسی و پیگیری این موضوع پرداخته اند. در صورت بدست آمدن هرگونه خبر جدید از طریق سایت به کاربران اطلاع رسانی خواهد شد.»

زمزمه اعتصاب در کارخانه لاستیک البرز

اتحادیه آزاد کارگران ایران خبر می دهد که احتمال اعتصاب گسترده در کارخانه لاستیک البرز قوت گرفته است.

بنا بر گزارشهای رسیده به اتحادیه آزاد کارگران ایران، بدنبال اسقرار هیئت مدیره منتصب سازمان حمایت از صنایع در کارخانه کیان تایر(لاستیک البرز) که منجر به پایان یافتن چندین ماه اعتراض کارگران این کارخانه و شروع بکار آن در اوایل بهمن ماه سال ۸۷ شد، مدیریت جدید در آنزمان به کارگران وعده داد ۵ ماه از دستمزدهای معوقه آنان را در فروردین ماه سال جدید (۸۸) پرداخت خواهد کرد اما با فرا رسیدن روزهای پایانی فروردین ماه ۸۸ این وعده محقق نشد و در ادامه کشمکشهای کارگران با مدیریت جدید برای دریافت ۵ ماه از دستمزدهای معوقه خود، نهایتا مدیریت وعده داد آخر شهریور ماه دستمزدهای معوقه کارگران را پرداخت خواهند کرد.

بنا بر این گزارش با رسیدن به روزهای پایانی شهریور ماه و اصرار کارگران برای دریافت ۵ ماه از دستمزدهای معوقه و همچنین طرح عدم پرداخت این معوقه ها از سوی مدیریت کارخانه، زمزمه اعتصاب در میان کارگران کیان تایر قوت گرفته است.

اتحادیه آزاد کارگران ایران در پایان بیانیه خود اشاره کرده است که اعتصاب را حق مسلم کارگران کیان تایر در صورت عدم تحقق فوری خواستهای آنان میداند و در صورت عدم تحقق خواستهای کارگران کیان تایر قویا از اعتصاب این کارگران حمایت خواهد کرد.

کنفدراسیون سازمان ها و کمیته های مردمی علیه کودتا: گامی به سوی تغییر

امیر. ک

مبارزه کنونی در ایران در دو سطح جریان دارد. سپهر اجتماعی و قلمروی سیاسی. بازشناسی این دو سطح ضروری است. در سپهر اجتماعی مردم برای دفاع از حیات اجتماعی و زیست روزمره خود مبارزه می کنند. خردترین عرصه های اجتماعی مردمان در حال تعرض توسط فاشیسم است و در مقاومت مردم در برابر این یورش، شکل های نوینی از سازمان یابی مردمی سرمی کشد. فاشیسم به دانشگاه یورش می برد، دانشجویان در مقاومت خود، سازمان یابی های مختلفی را آغاز می کنند. برای مقابله با یورش بسیجی ها به خوابگاه ها، سازمان دهی در خوابگاه ها اهمیت می یابد. برای مقابله با احکام انضباطی و منع تحصیل کردن ها، نوعی دیگر از سازمان یابی ها در دانشکده ها پدیدار می شود. مقاومت سراسری در مقابل یورش گسترده دیکتاتوری، سازمان یابی های بین دانشکده ای و منطقه ای و سراسری را ایجاد می کند. برای دفاع از علم و خودبنیادی دانشگاه، سازمان یابی های معینی ظهور می کند. جوانان و به خصوص دختران در دفاع از زیست اجتماعی و فردی خود، کمیته ها و هسته های معینی را سازمان می دهند. مادران داغدار و مادران همبسته با آنها برای پیگیری سرنوشت فرزندان خود متشکل می شوند. کمیته ها و سازمان یابی هایی برای فعالیت رسانه ای تشکیل می شود تا بر سد سانسور غلبه کند. جوانانی در خارج از ایران برای افشای جنایت های دیکتاتوری سازمان می یابند و در قالب کمیته ها، هسته ها و اشکال مختلف دیگر فعالیت می کنند. دفاع از آزادی بیان، دفاع از حقوق بشر، دفاع از حقوق بازداشت شدگان، ... هر یک محوری برای سازمان یابی تنوعی از افراد و گروه های اجتماعی است. در محله های کارگری، کمیته های مقاومت علیه دیکتاتوری تشکیل می شود. در محل های کار، در شبکه های دوستانه و یا خویشاوندی.

این سطح از سازماندهی معطوف به مبارزه در سپهر اجتماعی است. فاشیسم خصلتی وحشی دارد و به راحتی و سهولت از ارگ های حکومتی به بیرون می آید و با سگهای درنده ی خود به حیات اجتماعی جامعه حمله ور می شود. از لباس پوشیدن تا تجربه های جنسی، از عنوان کتابی که خوانده می شود تا وبسایتی که بازدید می شود، از کوچکترین اعتراض متشکل علیه فلان کارفرما، تا نحوه ی مکالمه در پیگیری اعتراض، از آنچه در ذهن می گذرد تا آنچه در زیرزمین خانه می گذرد، فاشیسم همه را بو می کشد و دندان نشان می دهد و حد جاری می کند.

مبارزه برای دفاع از حیات اجتماعی یک جامعه در قالب این سازمان ها و کمیته های مخفی یا علنی صورت می پذیرد و مردم را به یکدیگر پیوند زده و بافت جامعه را تقویت می کند تا قادر به غلبه بر دیکتاتوری باشد.

اما اگر چه فاشیسم جمهوری اسلامی به مبارزه در زیست اجتماعی اهمیت بخشیده است، اما نمی توان و نباید از قلمروی سیاسی غافل شد. حکومت فعلی ابزارهای خود را به واسطه دارا بودن قدرت سیاسی در کشور به دست آورده است و این چنین بیرحمانه به قتل عام اجتماعی برخاسته است. مبارزه بر سر قدرت سیاسی بخش مهمی از پیکار مردم علیه دیکتاتوری است. در شرایط متعارف، احزاب و سازمان های سیاسی ابزارهای اجتماعی برای کسب قدرت سیاسی هستند. احزاب و سازمان هایی که بر پایه ی اصول متفاوت شکل گرفته، دارای برنامه مشخص سیاسی هستند و برای کسب قدرت سیاسی تلاش می کنند. اما جمهوری اسلامی با سرکوب سیستماتیک احزاب سیاسی در طی سه دهه قادر شده است تا کارایی احزاب و سازمان های سیاسی مخالف خود را به حداقل برساند. چنانکه در تحولات عظیم جاری، هیچ یک از احزاب یا سازمان های سیاسی نتوانستند وضعیت جاری را در قالب تزهای معتبری صورت بندی کرده، و پلتفرم سیاسی کارآیی را به جامعه ارائه دهند که خواسته های مردم را تعین بخشیده و بر اساس آن قدرت سیاسی موجود را به چالش کشند و از امکانات واقعی برای تأثیرگذاری بر سرنوشت سیاسی کشور برخوردار باشند.

وضعیت ویژه ایران، که گره خوردگی سپهر اجتماعی و قلمروی سیاسی را به یکدیگر حاد کرده است، پاسخی ویژه می طلبد. سازمان یابی های مردمی برای دفاع از زیست اجتماعی خود در برابر دست اندازی دیکتاتوری، می تواند و باید به یک سازمان یابی سیاسی نوین ارتقاء یابد که قابلیت و قدرت کنار زدن قدرت سیاسی حاکم و اعمال حاکمیت مردم بر قلمروی سیاسی را داراست. کنفدراسیونی از سازمان ها و هسته ها و کمیته های مقاومت در برابر کودتا، بدیل سیاسی نیرومندی برای حاکمیت کنونی می تواند باشد. کنفدراسیونی که از دل مبارزات شکل گرفته است و به دلیل عینیت داشتن هسته ها و سازمان های تشکیل دهنده آن، از قدرت واقعی مردم بهره مند است و می تواند پلتفرم سیاسی تغییر سیاسی را نیز، در کنار آزادسازی سپهر اجتماعی، ارائه کند.

ما و روز فلسطین

برای ما روز قدس هیچ گاه روز فلسطین نبوده است. لااقل برای هم نسلان من چیزی جز از آن قماش راه پیمایی های تشریفاتی برای فرار از مدرسه نبوده است. البته چون همیشه جمعه بود شانس این را نداشتیم که مدرسه تعطیل شود پس حتی روز خاطره انگیزی هم به شمار نمی آمد و جز از تلویزیون شاهد راه پیمایی آن نبودیم.

و امروز... « صبح جمعه راس ساعت ده یادت نره؟»

امسال با خیزش جنبش مردمی ایران، در مظلومیت ملت فلسطین ملت ایران چهره خود را دیده. نبرد سنگ و اسلحه را گویا پایانی نیست. روز قدس را به هر نیتی که بنیان گذاشته شده باشد حال دیگر به ابزاری بر علیه خود حکومت بدل گشته. ابزارهایی که جمهوری اسلامی سال ها از آن ها برای قدرت نمایی و سرکوب سود جسته. از این است که هر تجمعی را به بهانه های واهی تعمیرات و نبود امکانات لغو می کند. تجمع، اعتراض و شعار همان چیزی است جمهوری اسلامی را بسیار می ترساند. ما در این روزها از هر مناسبتی برای فریاد زدن استفاده کردیم. روز فلسطین اما از آن روزهایی است که رژیم به جای این که ننگ لغو آن را به جان خرد تصمیم گرفته با تمام قوا وارد کارزار شود. مخالفین با گرایشات گوناگون برای این جمعه لحظه شماری می کنند. حکومتیان بر طبل همان شعار کهن «مرگ بر اسرائیل» خواهند کوبید. ملی گرایان که این روزها شعار «جمهوری ایرانی» اقبالی عمومی یافته بر طبل «نه غزه نه لبنان» خواهند کوفت و احتمالا سران سبزها نیز بر ترکیبی از این دو تاکید می کنند تا خیل عظیمی را با خود همراه سازند. عده ای نیز البته از ترس حوادث احتمالی که رژیم در میان صفوف جمعیت ممکن است بیافریند مردم را از شرکت بر حذر می دارند.

راننده تاکسی توپ را در زمین ما می اندازد «راستی جمعه مگه چه خبر؟» این هم خود یک ابزار نظرسنجی است دیگر. دختر جوان گفت «اقا چطور نمی دونی» زن میانسالی گفت «ما که می ریم مراقب جوونا باشیم» و من گفتم « اقا قضیه همون مشت تو دهان استکبار کوبیدن» و با این کدها حس خودمانی در خیابان بودن به ما دست داد و از نقشه ها، شنیده ها، خطرات و احتمالات سخن راندیم:

چی کار کنیم تلویزیون نتونه سوء استفاده کنه؟
خانم نترس رسانه ماییم نه تلویزیون
اگه نیروهاشون ریختن وسط جمعیت؟
یکی دلداری می دهد نترسید ۷ تا مسیر تو هرکدوم ۵ دقیقه هم شعار دادیم عالیه
تازه بهتر رو جمعیت قروقاطی رگبار نمی بندن
نه بابا چاقو کش هاشون وسط مردم هست هوشیار باشین
باید هرچه زودتر یه مسیر را اینترنتی اعلام کنیم
نه بابا بدتر می دونن کجا گیرمون بندازن
بی شرف ها می خوان شنبه را تعطیل کنن
نترسید ۱۸ تیر هم همین کار رو کردن

بحث ها و نظرات احتمالات هرچه که است حرف رفتن است و نکات بسیاری در سخنان مردم است. مردمی که دیگر با ۴ ماه قبل خود تفاوت بسیاری کرده اند و پراتیک مبارزاتی خود را قهرمانانه در خیابان آموخته اند.

اما روز قدس از آن فرصت هایی است که هوشمندانه می توانیم رژیم ایران را در کنار اسرائیل قرار دهیم و مظلومیت ایران و فلسطین را توامان فریاد زنیم. اگر می خواهیم رژیم را در کنار اسرائیل قرار دهیم باید حواسمان به شعارها باشد. شعارهایی که ایران را از غزه و لبنان جدا کند نسبت ما را حتی با رژیم هم بر هم نمی زند. این نبرد مردم جهان بر علیه کشتار، سرکوب، زندان، شکنجه است. و این خود چیزی جز حمایت از فلسطین نیست و فریاد علیه بیش از ۶۰ سال اشغال آن. همداستانی و همسرایی با شعارهای صرفا ناسیونالیستی ادامه راه همان کسانی است که نمی دانند بستن یک قرارداد صرف و دیدار رئیس جمهور دو کشور ملاکی برای مردمان آن سرزمین در دوستی و دشمنی نیست. دشمن دشمن ما دوست ما نیست. شعارهای ضد اسرائیل نیز باید در ضدیت با سایر قدرت های امپریالیستی که پیدا و پنهان با احمدی نژاد رابطه برقرار کرده اند را در بر بگیرد. رژیم خود خوب می داند چیزی پایان نیافته اما پس از چندی رکود اعتراضات نکات بسیاری را می خواهد هم برای خود ثابت کند و هم به مردم نشان دهد. روزقدس بهانه ای است که فریاد برآوریم هنوز این اول ماجراست.

خیابان را به ایمیل دوستانتان بفرستید،
در صورت امکان آنرا پرینت کنید و در اختیار دیگران قرار دهید.

اخبار کوتاه

اعتصاب کارکنان اتوبوسرانی خرمشهر

خبرنامه آزادی برابری– روزشنبه ۲۱شهریور بیش از ۲۰۰ نفر از کارکنان شرکت اتوبوسرانی خرمشهر دست از کار کشیدند و مقابل شهرداری این شهر تجمع کردند .
کارکنان شرکت اتوبوسرانی خرمشهر در تجمع خود در مقابل شهرداری ، خواستار پرداخت حقوق و مزایای معوقه خود شدند .
یکی از کارگران دراین رابطه گفت ما در ماه رمضان ، زندگی را به سختی می گذرانیم وبه شدت تحت فشارهای معیشتی هستیم . از چهار ماه پیش حقوق و مزایای ما پرداخت نشده است.
براساس این گزارش روز شنبه تمام خطوط اتوبوسرانی شهر خرمشهر از فعالیت افتاد.

شعاردهی در کوی دانشگاه

آژانس ایران خبر– شب سه شنبه شب ۲۴ شهریور, تعداد زیادی از دانشجویان کوی ؛با حضور در میدان اصلی کوی و همچنین در نزدیکی درب اصلی کوی بر ضد مسئولان نظام و دولت کودتا شعار دادند.
تعداد دانشجویان شرکت کرده در این اعتراض شبانه نسبت به شب های قبل به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافته بود.
دانشجویان شعارهایی مانند»خامنه ای قاتله حکومتش باطله» و « تا احمدی نژاده هر شب همین بساطه» و « مرگ بر دیکتاتور» سر می دادند.
این اعتراض شبانه از ساعت ۲۲ تا ۲۲:۳۰ به مدت نیم ساعت ادامه یافت.

محاکمه به جرم افشاگری یک روزنامه نگار

پارلمان‌نیوز: محمد رضا نسب عبداللهی، روزنامه نگار مقیم شیراز ۳ روز پیش به اتهام انتشار خبر کشف چهار صندوق رای در وبلاگش به اتهام «تشویش اذهان عمومی و نشر اکاذیب» محاکمه شده است.
بنابر اعلام انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران محاکمه این روزنامه‌نگار ساعت ۱۰ صبح روز ۲۲ شهریور در دادسرای انقلاب شیراز و با شکایت استانداری فارس برگزار شد.
این روزنامه نگار گفته است که«استانداری فارس به دلیل انتشار خبر کشف چهار صندوق رای در وبلاگم، به اتهام «تشویش اذهان عمومی و نشر اکاذیب» از من شکایت کرده بود که در پایان این محاکمه، که به قضاوت آقای موسوی تبار، سرپرست دادسرای انقلاب شیراز برگزار شد تا پایان رسیدگی به پرونده و صدور حکم با قرار کفالت پنجاه میلیون تومانی آزاد شدم.»
محمدرضا نسب عبداللهی خبر کشف ۴ صندوق رای مهر و مهوم شده در کتابخانه در حال ساخت شیراز را به همراه سه عکس در وبلاگش منتشر کرده بود اما بعد از مدتی از سوی سایت بلاگفا این پست از وبلاگ این روزنامه‌نگار حذف شد.

حمله مسلحانه در سنندج

حسن داوطلب دادیار مجتمع قضایی سنندج حدود ساعت ۹ روز چهارشنبه در مقابل منزل خود هدف سوقصد قرار گرفت.
براساس این گزارش وی به بیمارستان بعثت سنندج منتقل شده و به گفته شاهدان از ناحیه گردن مورد اصابت گلوله قرار گرفته است.
مسوولین بیمارستان تاکنون از وضعیت وی گزارشی نداده اند.
چهارشنبه هفته گذشته نیز دادیار شعبه چهارم دادگاه سنندج از سوی افراد مسلح مورد سو قصد قرار گرفته بود.
همچنین در شب بیست و یکم ماه رمضان نیز امام جمعه موقت سنندج ترور شده بود.
لازم به ذکر است که ترورهای اخیر پس از آن صورت می گیرد که نیروهای نظامی حکومت در ماه گذشته با حمله به نیروهای مخالف در کردستان ده ها تن از آنان را به قتل رساندند. همچنین در تیراندازی های نیروهای نظامی به مرزنشینان کردستان، در چند ماه گذشته بسیاری جان خود را از دست داده اند.

احضار دانشجویان دانشگاه رازی کرمانشاه به اطلاعات

همزمان با نزدیک شدن به زمان بازگشائی دانشگاه ها و در ادامه موج احضارهای دانشجویان دانشگاه های مختلف به وزارت اطلاعات، ۱۰ تن از دانشجویان دانشگاه رازی کرمانشاه نیز به اداره اطلاعات این شهرستان احضار شدند.

آرشیو خیابان

http://issuu.com/xyaban

خانواده های کارگران صنعت نفت در خوزستان چه می گویند؟

متن مصاحبه زیر به تازگی برای وبلاگ ,جافک, فرستاده شده است. متن را این دوستان، که همینجا از آنان تشکر می کنیم و بیصبرانه منتظر گزارش ها و اظهار نظرهای بعدی شان هستیم، از روی نوار پیاده کرده بودند. از این رو مجبور شدیم که از نظر انشائی آن را ویرایش کنیم. تلاش کردیم که هیچ نکته ای را از قلم نیندازیم و ویرایش باعث تغییر لحن و روحیه مصاحبه کنندگان نشود.

.....

از پاداش اوپک تا اوضاع جاری

جریان پاداش اوپک

این روزها در محافل نفتی زیاد صحبت میشود که اوپک مقداری پول داده به دولت که بین کلیه پرسنل نفت توضیح کند؟ جریان واقعی این موضوع چیست؟ و بابت چه موضوعی پرداخت میشود؟

الف: اوپک هر سال به یکی از اعضای خود پولی را بعنوان پاداش به دولت های نفتی عضو می پردازد و در این چند ساله اخیر هم داده بودند. سال ۷۸ هم پولی که به ایران داده شد برای هر پرسنل حدوداً ۱۲ هزار یورو بود و الان که وزیر نفت را عوض کرده اند صدایش در آمده و دستپاچه شده اند. البته ناگفته نماند وزیر نفت قبلی خودش نفتی بود و می خواست که بخشی از این پول را بین کلیه پرسنل تقسیم کند اما گویا دولت می گفته که این پول ,متعلق به تمام مردم!, (یعنی دولت) است. و گویا،بخشی از این پول را پارسال برای خرید محصولات نفتی خرج کرده است. در حال حاضر از طریق امور مالی یعنی در واقع کانونهای صنفی زرد شرکت نفت، این خبر به بیرون درز کرده و موضوع بالا گرفته. در حال حاضر قرار شده که به هر پرسنل چه بازنشست، چه کارگر و کلیه نفتی ها ۳ میلیون پرداخت شود و نامه آن نیز بیرون آمده. اما فعلا به خاطر اوضاع دولت هنوز سرنوشت این پول مشخص نیست.

آیا اوپک این پولی را که بعنوان پاداش به دولت ایران برای کلیه پرسنل نفت میدهد آماری هم از پرسنل نفت در ایران دارد و یا نظارتی براین پول دارد یا نه؟

ب: بله اوپک لیست تمام پرسنل نفت دنیا (عضو اوپک) را دارد و بر حسب همین تعداد پرسنل، آن پاداش را تعیین میکند و آن را به دولت پرداخت میکند. اما اینکه ضمانت اجرایی برای این کار چی هست، تنها اینست که تمام اعضای اوپک و دولت ها در جریان کار قرار دارند و می دانند که این پول را برای پرسنل نفت به دولت ایران یا دولت های دیگر می دهد. این تنها شاید ضمانت اجرایی باشد. اما موضوع دیگری که مطرح است که جدا از مسئله این پاداش به کشورهای اوپک، وام های بلاعوض هم به آن ها می دهند برای ارتقای تکنولوژی و سازه های نفتی.

الف: اما اوپک این پاداش ها را بر حسب تولید نفت هر کشور و متراژ حفاری انجام شده و از این قبیل موضوعات می دهد. هزینه این پاداش ها هم از درآمد های حق عضویت اعضاء تامین می شود. چون تا آنجایی که اطلاعات در دسترس است، از فروش هر بشکه نفت، درصدی به صندوق اوپک واریز می شود.

اما سئوالی که در اینجا مطرح شده (البته به نوعی هم شایعه شده است) اینست که همین ۳ میلیون را تقلیل بدهند به دو ماه حقوق. و آنهم در چارچوب تحول اقتصادی در اسفند ماه آن را پرداخت کنند. این موضوع با تبلیغاتی که دولت به راه انداخته در محیط نفت چه واکنشی را به دنبال داشته است؟

الف: اولا موضوع بعداز افشای آن، توسط وزیر نفت بخشنامه شد. بخشنامه آنهم در امور اداری نفت موجود است. چون منافع اقتصادی برای پرسنل دارد از درون امور اداری این مسئله درز پیدا کرده و علنی شده است. هر چند به نوعی جلوی آن را گرفته اند. حالا به چه دلیلی مشخص نیست.

قرار است که امور اداری، قراردادها و مسائل داخلی را رو نکنند و در واقع لایه های بالایی نفت را بهشون می رسند. اما این موضوع به قدری رو و آشکار بود که نتوانستند جلوی آن را بگیرند. بنابراین حالا باید یک جورهایی آن را تحت کنترل درآورند و رویش سوار بشوند و تبلیغات دولتی هم راه بیندازند.

آیا ارتباطی بین این پول اوپک با پولی که قبل از انتخابات برای جلب آراء به نفع احمدی نژاد به بازنشستگان و بعضی از روستاها داده شد وجود دارد؟

ب: دقیقا شما روی نکته درستی دست گذاشتید. یعنی در واقع برای تامین هزینه های تبلیغاتی احمدی نژاد بخشی از همین بودجه باد آورده استفاده شده است. حتی ما می بینیم که بعد از انتخابات لااقل بخشی از این پول را از حقوق بازنشستگان کسر کرده اند. البته از آن هایی که حقوقشان بیشتر از ۵۰۰ هزارتومان بود کسر کردند. در واقع ریشه لو رفتن این پول برمی گردد به اختلافات درونی خودشان و این جریان همان یک میلیارد دلاری است که در دعواهای مجلس و مناظره های انتخاباتی شاهدش بودیم. باز این شایعه در نفت قوت گرفته که وزیر قبلی با احمدی نژاد بر سر این پول اختلاف پیدا کردند و تغییر این وزیر هم به همین علت بوده است.

اما باز سئوال اینست که عکس العمل نفتی ها به موضوع در حال حاضر چیست ؟

ب: یکی از مسائلی که باعث اعتراضات صنفی جاری در سطح شرکت نفت شده همین موضوع است. و بحث هم بیشتر گره خورده که این پول از بودجه دولت نبوده یعنی در واقع از فروش نفت نیست که دولت روی آن دست گذاشته. بلکه این پول پاداش کارکنان نفت است و این دولت از این پاداش به نفع خود بهره برداری کرده و می کند.

خب حالا که صحبت ها به اینجا رسیده، یک سئوال کلی تر مطرح می شود؛ و آن اوضاع سه ماه اخیر و بازتابش در محیط های کارگری نفت در جنوب میباشد؟

ب: واقعیتش اینست که با دو جو متفاوت روبرو شدیم؛ اینکه کارگران نفت در محیط های مختلف در جریان کامل اوضاع و احوال هستند هیچ شکی نیست اما این روحیه و وضعیتی که در تهران وجود دارد با آنجا تفاوت هایی دارد. اولا به محض اینکه ما وارد آن محیط می شویم در ظاهر به نظرمی رسد که اثری از این استرس و فشاری که در پایتخت وجود دارد در آنجا نیست.

الف: البته در بین پرسنل نفت با اولین سئوالی که مواجه می شوید اینست که ,تهران چه خبر؟ اوضاع چطوره ؟, همه علاقه دارند بفهمند تهران چه خبر است؟ همه کسانی که ما با آنها در ارتباط هستیم؛ تهران مسئله شان است. این دقیقا ذهنیت تمام افراد اینجاست. حتی بعضی از این ها به خودشان بد و بیراه می گویند. می گویند که چرا مردم تهران به این باور رسیدند؟ بچه های ما که سر کارند اینطور به قضیه نگاه می کنند. با تمام افرادی که سر و کارداریم از کارگر ساده بگیرید تا کارگر فنی و کارمند و رئیس دستگاه، همگی مردم تهران برایشان الگوی رزمندگی شده اند.

(در اینجا بحث های زیادتری می شود در حوزه های گسترده تر: اوج گیری دوباره فرار نخبه ها, سندیکاهای کارگری اول انقلاب, کانون های بازنشستگان نفت و فعالیت هفت هشت کانون صنفی که در تهران وجود دارد، کشتارهای اخیر، کهریزک، به خصوص مساله اول مهر، دانشگاه و بحث هایی که این روزها در هرخانواده ای که می شناسیم جریان دارد.)

خیابان– متن فوق خلاصه ای از گزارشی است که در وبلاگ جمعی از فعالان کارگری منتشر شده است.
jafk.blogfa.com

از کودتا تا کودتا

امین حصوری

رویدادهای پیش و پس از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ در دو سوی یک واقعه ی مهم تاریخی قرار می گیرند که در نگارش تاریخ معاصر ایران بی گمان یک سرفصل تحول محسوب خواهد شد. آنچه یک روز بعد، یعنی در ۲۳ خرداد، در قالب اعلام رسمی نتیجه ی انتخابات رخ داد، تحمیل یک تقلب آشکار از سوی حکومت به مردم با پشتوانه ی زور و اقتداری مزمن و خرد کننده بود؛ اقتداری که در طول سه دهه ی گذشته مردم به ناچار به پرسش ناپذیریِ آن خو گرفته بودند و حاکمیت نیز به خوبی بر این امر واقف و بدان پشتگرم بود، که خود مانند هر نظام دیکتاتوری برای تضمین همین هدف، دامنه و شدت خفقان و سرکوب را همواره در منتهای درجات آن تنظیم کرده بود. در واقع خیزش مردم از فردای روز ۲۲ خرداد، هم قیامی علیه این پرسش ناپذیریِ حاکمیت (سویه ی بیرونی) و هم علیه تن دادنِ دیرینه ی خود به آن بود (سویه ی درونی)، با ریشه هایی چنان عمیق که در عین فراگیر شدن سریع، تا مدت ها گویا آن را قصد بازایستادن نبود و هنوز هم چون آتش پنهان در زیر خاکستر به گرمی نفس می کشد؛ طرفه آن که افزودن بر دامنه ی سرکوب و حتی دست یازیدن به کشتار مستقیم خیابانی و تکمیل آن با شکنجه های مرگ بار و تجاوزهای سازمان یافته، با وجود گذار از آستانه ی وحشت عمومی در دوره ای دوزخی، پاسخ های دلخواه همیشگی را برای حکومت به همراه نیاورد.

تقلب در انتخابات در ایران چیز تازه ای نیست؛ بنا به گفته ی برخی شاهدان عینی که جزو نخستین مسئولین و متولیانِ «انقلابی» حوزه های رای گیری بوده اند، این تخم لق دقیقا از رَفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ با پشتوانه های شرعی و ایدئولوژیک کاشته شد – از زمانی که ظاهرا «۹۸/۲ درصد» واجدین شرایط به «جمهوری اسلامی» و قانون اساسی آن «آری» گفتند– تا در دهه های بعدی به طور سیستماتیک کیفیت خروجیِ نهاییِ سایر فیلترهای حذفی و استصوابی را تکمیل و تضمین نماید. اما انتخابات اخیر از این تفاوت بارز برخوردار بود که عرصه ی رویارویی آشکار مردم با حاکمیت بر سر عدم ابقاء یا ابقای مهره ای بود که اکثریت مردم عزم بر پایان دادن به نمایش او جزم کرده بودند؛ چرا که در طی ۴ سالِ نفس گیر، زیاده طلبی های اجتناب ناپذیرِ قدرتمندانِ پیدا و پنهانِ حکومت (جهت تجدید آرایش قوا برای بقاء و نیز یکدست سازیِ عرصه ی قدرت)، که تحمیلِ فرودستی و تمکینِ هر چه بیشتر به مردم را دنبال می کرد، در گستاخی ها و جزم گرایی های افراطی و روحیه ی تهاجمیِ مضحکِ آن «مهره» تبلور یافته بود؛ به هر حال فضای پر التهاب و پر جوش و خروش هفته های پیش از انتخابات به خوبی گویای عزم قاطع اکثریت مردم برای نه گفتن به این موجودِ حقیر و طیف قدرتمند حامی او بود. با این ویژگی بارز که این انتخابات به طور بی سابقه ای اغلب نیروها و گرایشات سیاسی و اقشار مختلف جامعه را حول هدفی واحد بسیج کرده بود؛ از جمله بخش بزرگی از مخالفان آشتی ناپذیر نظام که همواره بر ضرورت تحریم انتخابات تاکید داشتند و نیز خیل انبوه سرخوردگان از امکان هر گونه اصلاح درونیِ نظام که همگی این بار با تکیه بر معیار تاریخی شده ی «انتخاب میان بد و بدتر» پا به صحنه نهادند.

بر این اساس تقلب وقیحانه در این انتخابات، تنها نادیده گرفتن آرای مردم نبود، بلکه انکار خواست عمومی و علنی شده ی اکثریت جامعه بود که به تنها روزنه ی «قانونیِ» موجود برای تاثیرگذاری حداقلی در سرنوشت خود امید بسته بودند؛ در واقع انجام این تقلب و پافشاری بر آن

تلاشی رسوا بود از سوی حاکمان برای پایان دادنِ یک سویه به رویارویی مقدر و به ناچار قانونیِ مردم با حاکمیت؛ تلاشی با توسل به غیرقانونی ترین و سلطه آمیزترین و غیر انسانی ترین روش های ممکن.
بنابراین با قاطعیت می توان گفت این رخداد، به ویژه با توجه به سرکوب های خونین پس از آن و موج دستگیری های برق آسا و شکنجه های وحشیانه تا سر حد مرگ و تشدید خفقان همراه با نظامی – امنیتی شدن علنی و روزافزون فضای جامعه، ترجمانِ واقعی یک کودتا است. البته جای تعجب نیست اگر چنین کودتایی با تعاریف و مشخصات کودتاهای کلاسیک به طور کامل همخوانی نداشته باشد؛ چرا که این نظام سیاسی به عنوان ملغمه ی آشفته ای از سرمایه داری پیرامونی و توتالیتاریسم مذهبی و نظامی گری و اقتصاد مافیایی، خود نیز به طور ساده و سرراستی قابل شناسایی و تعریف در هیچ یک دسته بندی های متداولِ نظام های سیاسی معاصر نیست.
از سوی دیگر این واقعه به عنوان بخشی از پاسخ حاکمیت به ضرورت های عینیِ شرایط سیاسی – اجتماعیِ در حال تحول ایران (شکل گیری تدریجی جنبش های اجتماعی و حاد شدن تضادِ قدیمی میان جناح اصلاح طلب و جناح اقتدار طلب در ساختار قدرت، نمودهای بیرونیِ مهمی از این شرایط تحول یابنده بودند)، سرشاخه های اصلی مافیای قدرتمند روحانی– نظامیِ حاکم را واداشت تا از پرده به در آمده و حضور دیرپا و قدرت انحصاری خود را آشکارا بر روی صحنه رو به جامعه اعلام کنند؛ از این منظر این پرده برداری از ماهیت نظام از آنجا که توهم عمومی نسبت به حیات نیم بندِ عنصر «جمهوریت» در کمپلکسِ موسوم به «جمهوری اسلامی» را زدوده است و همزمان استقرارِ نامحدود سلطه ی عریان با مقتضیات گریزناپذیرِ آن بر جایگاه آتی شهروندان را علنا اعلام می دارد، چیزی جز یک کودتا نیست. اما بر خلاف آنچه اصلاح طلبان حکومتی از به کارگیری وسیعِ لفظ کودتا مراد می کنند، این واقعه کودتای یک جناح حاکمیت علیه جناح رقیب آن نبود، بلکه کودتای بخش فعال حاکمیت علیه مردمی بود که از سی سال پیش زندگی و سرنوشت شان توسط حاکمان به گروگان گرفته شده است؛ کودتا بودنِ این رخداد دقیقا به این خاطر است که اینک حداقلی ترینِ منفذها و امیدها برای دخالت گری شهروندان رسما و با توسل به زور و دروغ مسدود شده است. اعلام رسمیِ این مسدود بودگیِ ساحتِ سیاسی و دفاع نظامی و سرکوبگرانه از این انسداد، همان وجهی است که اطلاقِ لفظ کودتا به این رویداد را موجه و «ضروری» می سازد؛ ضروری از آن رو که عمومیت یافتنِ تلقی کودتا از این رویداد، ضمن کمک به رهاسازی ذهنیت جامعه از قید توهمات گذشته، مردم را در برابر امواج پایان ناپذیرِ تحریف ها و وارون نمایی ها و وعده های کذب دستگاه تبلیغات حکومتی مصون می سازد و مهمتر آنکه سرآغازی خطیر برای تدارک مبارزات پردامنه و درازمدت علیه «حکومت کودتا» را به عنوان مسئولیتی جمعی پیش روی همگان می نهد.
اما «اصلاح طلبان حکومتی»* از آن رو از این واقعه – با تعبیر خاص خود – به عنوان کودتا یاد می کنند که در این تعبیر جناح مغلوب واجد حق ویژه ای تلقی می شود که گویا به واسطه ی کودتا (کودتای انتخاباتی) از آن ربوده شده است و لاجرم هدف مبارزات آتی و تلاش های پر هزینه ی مردم را برگرداندن این حق به «صاحبان» آن معرفی می کند، تا آنها همچنان به عنوان تنها آلترناتیو ممکن برای برون رفت از دورِ باطلِ انسداد سیاسی کشور قلمداد شوند (دوری که البته خود همواره حلقه ای از زنجیره ی بازتولید آن بوده اند). از نظر اصلاح طلبان حکومتی کودتا از آن رو اتفاق افتاده است که دسترسی مرسومِ آنها به اهرم های اقتدار قانونی از جانب حریف سد شده است؛ به همین خاطر از دید آنها چهره ی غاصب حکومت تنها در جریان تقلب انتخاباتی اخیر آشکار شده است و هم از این رو دامنه ی انتقاداتشان از عملکردِ «بخشی از نظام» در نهایی ترین گستره ی آن تنها تا دوره ی احمدی نژاد

را در بر می گیرد؛ در واقع گلایه های دلسوزانه ی آنها از مسئولان ارشد نظام نه به خاطر ضایع شدن حقوق مردم، بلکه از یک سو به خاطر آسیب دیدن وجهه ی نظام و یا مخدوش شدن چهره ی حکومت برآمده از انقلاب اسلامی است و از سوی دیگر به خاطر حذف و کنار گذاشته شدن خود آنها از جریان مدیریت این نظام است. از همین روست که در انبوه نامه های سرگشاده ای که در دو ماه اخیر از سوی آنها در دفاع از یاران دربندشان خطاب به حاکمان کنونی صادر شده است تاکید ویژه ای بر آن است که «نامبردگان» هیچ دغدغه ای غیر از خدمت به نظام مقدس نداشته اند و سوابق آنها به لحاظ پایبندی به نظام و اسلام به روشنی گواه «خودی» بودنِ آنهاست. (بدا به حال زندانیانی که در زمره ی نامبردگان نباشند).
آری دریغ و رنجش و ناباوریِ اصلاح طلبان حکومتی بیش از آنکه از پایمال شدن حقوق مردم باشد، از نادیده گرفته شدن حقوق ویژه و مالوف خود آنها به عنوان نیروهای خودی و شرکای دیرینِ درون مجموعه ی نظام جمهوری اسلامی است. باور کردن اینکه اصلاح طلبان حکومتی اینک فارغ از دغدغه ی قدرت، تنها برای دفاع از آزادی و حقوق انسانیِ شهروندان فریاد و فغان سر داده اند به ویژه از آن رو دشوار است که آنها همچنان با سماجت اصرار می ورزند تا معیارهایی که امروز بخشی از نظام را با آن نقد می کنند، در نقد تاریخچه ی این نظام، به ویژه دو دهه ی نخست آن، به کار نگیرند و حتی از سوی سایرین هم به کار گرفته نشود. باور کردن صداقت آنها دشوار است چون آنها هنوز هم فقط طیف همسویانِ زیر مجموعه ی خود را متولی و واجد صلاحیت برای انتقاد/اعتراض کردن و یا مشارکت و اثرگذاری در اعتراضات مردمی می دانند (در واقع آنان «مدیریت» و «هدایت» جنبش اعتراضی مردم را «حق طبیعی» خود می دانند) و پیشاپیش دیگرانی را که از همان سال های نخستِ انقلاب ضربت های حذفی و اغلب خونین نظام را تجربه کردند و ماهیت آن را به تلخی بازشناختند، در صف غیر خودی ها قرار می دهند تا از موقعیت ویژه ی خود، که از قضا اقبالی پوپولیستی هم برای شان به ارمغان آورده است، بهره برده و سایر نگرش ها و جریانات سیاسی را همانند دهه های گذشته از عرصه ی سیاسی حذف کرده یا همچنان در حاشیه نگاه دارند (فارغ یا غافل از آنکه با این کار توان جنبش را در مواجهه با کودتاگران تا چه حد تقلیل می دهند). صداقت آنها مورد تردید است چون با وجود کشتارهای خونین و سرکوب های وحشیانه ای که در طی دو ماه گذشته وجدان های جهانیان را به تکان و تامل واداشت، نه تنها حاضر نیستند اصلاح ناپذیری این نظام و گسست خود از آن را اعلام کنند، بلکه به همراه فروکش کردن ظاهریِ اعتراضات مردمی و کاهش شانس بهره برداری از فرمول طلاییِ «فشار از پایین، چانه زنی از بالا»، با سبکسری بی شرمانه از چگونگی تدارک انتخابات بعدی سخن می گویند (مقالات اخیر عباس عبدی و ابراهیم نبوی).
نخبگان اصلاح طلب همچنین می گویند با این «کودتای انتخاباتی» جمهوریت نظام مخدوش شده است، اما از اذعان به اینکه با این رخداد – و به ویژه پس از آن – آخرین ته مانده ی جمهوریت در این معجونِ مدرن اسلامی نابود شده است طفره می روند. آنها با ذکاوتی از جنس وقاحت سیاسی از گفتن اینکه این انتخابات حتی بدون این تقلب و با برآمدنِ فرضیِ موسوی هم، ماهیتی غیردموکراتیک داشت (به دلیل نظارت استصوابی و فیلتر شدن کاندیداها و نبودِ احزاب و رسانه های آزاد) و جمهوریتِ متکی به آن بی بنیاد بود پرهیز می کنند. و خلاصه آنکه آنها انکار می کنند آنچه در جریان کودتای اخیر و خصوصا فجایع پس از آن بر جامعه ی ما گذشت، چیز غریبی جدا از ماهیتِ این نظام نبود، بلکه وجهی از نظام بود که تاکنون ضرورتِ عریان سازیِ عمومیِ آن پیدا نشده بود. بی گمان این سرباز زدن از حقیقت با این حقیقت که آنها نیز در معماری و حراستِ این بنا سهیم بوده اند در پیوند است؛ اما دلیل پافشاریِ بر انکار حقیقت را نه فقط در گذشته ی آنها، بلکه باید در جایی جست که آنها آینده ی سیاسی خود را با موجودیت این نظام گره می زنند.
سخن آخر آنکه تحلیل رویداد اخیر به مثابه یک کودتا، مستلزم تن دادن به تبعات و راهکارهای برآمده از چنین تحلیلی است. به عنوان نمونه مهمترین راهکار شناخته شده برای مبارزه با کودتا دعوت به نافرمانی عمومی و پرهیز از همکاری با حکومت کودتاست (در کنار تدارک سازماندهی های مردمی). پرسش آن است که آیا اصلاح طلبان حکومتی از جایگاه ویژه ای که در موقعیت تاریخی برآمده از جنبش مردمی نصیب آنان شد، برای دعوت به نافرمانی عمومی بهره گرفتند؟! آیا فراخوان به اعتصاب هایِ عمومیِ نمادین و کوتاه مدت (برای ایجاد خودباوریِ جمعی در مردم) را در دستور کار خود قرار دادند؟! و در وجهی گویاتر، آیا به طور جمعی از سمت های دولتی و حکومتی خود کناره گیری کردند؟! اما با وجود اینکه غفلت از هر یک از این راهکارها می تواند ضرباتی جبران ناپذیر بر پیکر جنبش مردمی وارد آورد، آنها در عمل به جای تکیه بر مردم، همچنان به طور تناقض آمیزی در حال مجادله با «مقامات» ارشد نظام و استفاده از سایر اهرم های قدرت نظیر تکیه بر بخش های دیگری از روحانیت و مرجعیت و غیره هستند. این تناقضات به روشنی بیانگر آن است که مقصودی که اصلاح طلبان حکومتی از تاکید بر لفظ «کودتای انتخاباتی» دنبال می کنند، چیزی جز استفاده ی ابزاری از سیاه بودنِ تصویرِ همراه با این لفظ برای کسب مظلومیت و حقانیتِ سیاسی نیست.
با این حال و به رغم این سوء تعبیرها، در واقعیتِ این کودتا جای تردیدی نیست؛ کودتایی افزوده شده بر کودتاهای پیشین. به نظر می رسد به عنوان رهیافتی تحلیلی، تاریخ صد سال اخیر ایران را بایستی با تاکید بر جایگاه تاریخی کودتاها و دخالت های دول خارجی بازنویسی کرد؛ از به توپ بستن مجلسِ تازه تاسیس در صدر مشروطیت با حمایت و عاملیت روس ها تا کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ برای عروج رضاخان؛ از اشغال کشور توسط قوای متفقین و سپردن تخت سلطنت از پدر به پسر تا کودتای امریکایی – انگلیسیِ ۲۸ مرداد علیه دولت دموکراتیک مصدق؛ از حمایت دولت های غربی از ارتجاع اسلامی در تحولات انقلاب ۵۷ تا کودتای ۲۲ خرداد با حمایت ضمنی روس ها و بی تفاوتیِ عملیِ دولت های غربی. رویدادهای اخیر ایران بار دیگر به روشنی نشان داده است که دموکراسی های «بزرگ» دنیا بر خلاف داعیه های فراوان علاقه ای به ایرانی دموکراتیک ندارند. شاید بخش مهمی از دشواری هایِ تراژدیکِ تکاپوی صد ساله ی ما ایرانیان برای دموکراسی هم از آن روست که آغاز تلاش های ما در این راه مقارن با زمانی بود که ایران و خاورمیانه به صحنه ی رقا بت های امپریالیستی بدل شد؛ این واقعیت که هنوز هم با شدت، ولی طبعا با پیچیدگی های بیشتر تداوم دارد، تحمل وضعیت اسفبار کنونی را سرنوشت ما نمی سازد؛ بلکه تنها مسئولیت های جمعی ما برای تدارک رهایی را سنگین تر می سازد.

پانوشت:
* آقای فریدون احمدی در فرازی از مقاله ی اخیر خود اظهار داشته است که از این پس استفاده از پسوند «حکومتی» به هنگام یاد کردن از طیف اصلاح طلبان درون نظام بی مورد است (چون آنها به هر حال از حکومت کنار گذاشته شده اند و به نوعی در مقابل آن قد الم کرده اند)؛ اما به باور من اطلاق این پسوند تنها به جایگاه واقعی آنان در ساختار قدرت اشاره ندارد، بلکه بیانگر رویکرد بنیادی آنهاست که هر گونه تحول و اصلاحی را تنها در چارچوب همین نظام و در محدوده ی مرزهای ترسیم شده توسط انقلاب اسلامی، نظیر اسلام سیاسی و نظریه ی ولایت فقیه جستجو و تبلیغ می کند. بنابراین تا زمانی که گسستی نظری و عملی از آموزه های بنیادی این حکومت در رویکردهای این طیف مشاهده نشود، مشی و جایگاه سیاسی آنان همچنان در دایره ی اصلاح طلبیِ حکومتی قابل توصیف است.
اما در اینجا ذکر این نکته بی مورد نیست که تاکید بر نقد رویکردهای اصلاح طلبان در شرایط حاضر به معنی نادیده گرفتن جنبه های مثبت تلاش های اخیر آنان و یا پتانسیل های تاثیرگذاری آنها در واقعیات جاری ایران نیست؛ موضوع آن است که رسوایی های جناح اقتدار طلب آن چنان عیان است که بی نیاز از هر نقدی، تنها جستجو و بررسی راهکارهای رهایی از ظلمتِ همزاد با آنها را طلب می کند و درست در همین جاست که با بدیلِ ارائه شده از سوی اصلاح طلبان حکومتی مواجه می شویم. و از آنجا که به واسطه ی موقعیت ویژه ی آنان در سالیان اخیر، از جمله سازماندهی، امکانات رسانه ای و تقابل با ارتجاع مفرط جناح اقتدارگرا، گفتمان آنان از اقبال نسبتا وسیعی – به خصوص در میان نسل جوان – برخوردار شده است و در عین حال آنان با علم بر این موضوع در تحولات جاری و آتی ایران برای خود نقشی کمابیش انحصاری قائلند، لذا نقد رویکردهای آنان برای فراتر رفتن از بن بست یا دور باطلِ کنونی ضروری است.

یک نیروی ضعیف چگونه می تواند بر نیرویی قوی تر از خودش پیروز شود؟

احمد پوری
(بخش اول)

این اساسی ترین سئوال برای هر انقلابی و هر معترضی است که در اپوزسیون رژیمی قرار دارد که تا دندان مسلح است و یکی از جنایت کار ترین گروههای آموزش دیده را جهت سرکوب توده ها به میدان آورده است.

طبیعی است که نیروی ضعیف در شرایط متعارف هرگز نمی تواند بر نیرویی قوی تر از خود پیروز شود، مگر در لحظه ای که وارد میدان نبرد می شود حتما در آن میدان مشخص و در آن موقعیت مشخص، قوی تر از حریف باشد. این امر می تواند با برتری ذهنی و قدرت ابتکار نیروهای انقلابی میسر گردد. باید در میدانها و موقعیت هایی که ضعیف تر از دشمن است از هرگونه درگیری در حد امکان اجتناب کند. با دیدی استراتژیک و درک پی آمدهای سیاسی، اجتماعی، نظامی، می توان در یک سلسله درگیری های گزینشی و موفق شرکت کرد. بدون پیروزهای مقطعی و تاکتیکی نمی توان روحیه توده ها را بالا برد و تداوم حضور آنها ها را در صحنه نبرد اجتماعی تضمین کرد. سازماندهی عملی توده ها در این پروسه است که مفهوم واقعی خود را پیدا می کند. سرانجام در پایان این پروسه است که نیروی ضعیف می تواند در کل قوی تر از حریف باشد و در جنگ سرنوشت، ضربه نهایی را به دشمن ضعیف تر از خود وارد کند.
مردم ایران در این سی سال سرکوب و جنایت جمهوری اسلامی از سه ضعف اساسی، ناباوری به خود و دیگران، سازمان گریزی و سیاست گریزی رنج می بردند. رستاخیز اخیر توده ها و برتری مطلق فکری اپوزیسیون در میدان رسانه های حقیقی و اینترنت خودباوری و غروری را که شایسته مردم ایران بود به آنها برگرداند. دو ضعف دیگر هرچند که شروع به ترمیم کرده، هنوز راهکار تاریخی خود را پیدا نکرده است.
جمهوری اسلامی سعی می کند میدان رسانه ها را که میدان منطق و نقطه قدرت اپوزیسیون است بطور کامل مسدود کرده، رقابت را به میدان جنگ و خشونت منتقل کند. امنیتی و نظامی کردن فضای سیاسی کشور به نوعی اعلان جنگ رژیم به ملت ایران می باشد. جنگ دوران زیر پا گذاشتن تمام قوانین دست و پا گیر حقوق بشر و رها کردن سگ های هار و افسار گسیخته برای تجاوز و کشتار فله ای است. جنگ قوانین خاص خود را به همه طرفهای درگیر تحمیل می کند. بقول کارل فون کلاوز ویتز « جنگ ادامه سیاست است با ابزار دیگر ... جنگ زمانی کامل می شود که سیاست تابع ارتش شود. ... جنگ خشونتی است که تا آخرین مرزهایش پیش می رود.» خطرات فوق در ایران امروز کاملا جدی است.
پیروزی برعلیه این رژیم بسیار سخت ولی امکان پذیر است. نیاز به شکیبائی، درایت، قدرت ابتکار و هنرهای زیاد دارد.
برای انقلاب هزاران شرط لازم است. انقلاب امری دلبخواهی و ارادی نیست و در هر شرایطی عملی نمی باشد. اما هیچ لحظه ای نیست که نتوان در آن کار انقلابی کرد.

پیش شرط های چنین پیروزی هایی کدامند؟
من به چند مورد مهم در مقطع فعلی اشاره می کنم . طبیعی است که این لیست کامل نیست و می توان آنرا تکمیل کرد.
می توان در رابطه با موارد زیر مقالات فراوان و کتاب ها نوشت با توجه به محدودیت های حاکم در شرایط فعلی من درحقیقت بحث در این موارد را آغاز می کنم ...
آگاه کردن مردم از انحرافات مهم جنبش در مبارزه عملی و تئوریک: دگم مبارزه مسلحانه، دگم مبارزه مسالمت آمیز و گاندی وار. ...
داشتن دید و تحلیل درست از نیروها و امکانات خود و دشمن
داشتن دید درست از کل پروسه حاکم بر جنبش و سناریوهای ممکن
داشتن معیارهای مشخص برای رشد، تضعیف، شکست و پیروزی جنبش در هر مرحله
راه حل ها و اهداف میان مدت ....
تضمین تداوم این جنبش: ... شجاعت تنها در حمله دائمی نیست بلکه گاهی بالاترین مرحله شجاعت
در عقب نشینی به موقع برای اصلاح ضعف ها، اشتباهات و نجات جنبش است.

هشیاری و هنر کشف حقیقت: ... اگر قرار بود نمود و واقعیت برهم منطبق شوند تمامی علوم زاید می شدند. ... حقیقت همواره بزرگترین سلاح ضعفا در طول تاریخ بوده است.
شهامت بیان حقیقت و هنر بیان آن بزبانی که موجب برباد رفتن سرت نشود. ....
هنر بیان حقیقت بزبانی که وسیع ترین توده های ممکن را آگاه و فعال کند، ولی قدرت علمی و بغرنجی پدیده را از بین نبرد. مسئله را سیاه و سفید و ثابت و منجمد نکند در یک پویائی دیالکتیکی موضوع دائم بررسی قرار دهد ...

پرهیز از هرگونه افکار و برخورد دگماتیک

ما خودمان را نباید بی نیاز از تجربه های تمامی انقلابیون دیگر جهان بدانیم ... باید از نجربه تمامی جنبش ها ، انقلابات و رهبرانش یاد گرفت ...
دگم نبودن یعنی قبول کردن و درک این واقعیت که به قله های ناشناخته از راه های نا شناخته می توان رسید. این جمله بنظر میرسد توضیح واضحات می باشد، ولی ارزش آن برای مبارزه طبقاتی و علوم اجتماعی همانند کشف نیروی جاذبه نیوتن است. میلیونها انسان در طی قرون متمادی شاهد افتادن سیبی از درختی بودند ولی یک نفر از این واقعیت آشکار به کشف نیروی جاذبه رسید!
... ما می خواهیم همراه مردم ایران قله ای را فتح کنیم که تابحال کسی به آن اوج صعود نکرده است. برخی ها چنان برای جنبش نسخه می پیچند که انگار میلیونها بار تمامی راه ها را طی کرده و این قله را فتح کرده اند. با اتکا بر این تجارب گرانبها از بین هزاران راه بهترین را انتخاب کرده اند. هر کسی یک میلیمتر پایش را خارج از خط اینها بگذارد فورا تکفیر و تحریم می کنند. اگر قبول داریم که به قله ناشناخته ای صعود می کنیم اولین کار این است که آیه نازل کردن را متوقف بکنیم.

روزهایی که در آن بسر می بریم دوران تغییرات بزرگ، بغرنج و سریع است. تغییراتی که می تواند همه را غافلگیر و گیج کند. بخاطر سرکوب وحشیانه سی ساله نه تنها رهبران بلکه در ابعاد وسیعی کادرهای جنبش از بین رفته اند. جنبشی که رهبری واقعی ندارد با دهها محدویت طبیعی و غیر طبیعی روبروست. کادرها و رهبران جدید جنبش باید در چنین شرایط سختی متولد شده، با وجود احتمال دستگیری و مرگ در میان تمامی خطرات ممکن رشد یافته و نابود نشوند. باید چشم، گوش و ذهنمان را به هنر هایی بیارائیم که از محدودیت های موجود فراتر روند. هر لحظه وضعیت خود را باشرایط مشخص تنظیم کنیم.
این دم حکیم باید تعلیم نو نماید
بی گوش سر شنیدن بی دیده ماه دیدن (مولوی)

باید خود را برای دیدن قوهای سیاه در مفهوم مثبت و منفی آن آماده کنیم.

قوی سیاه چیست؟ پرنده ای استکه تقریبا همیشه سفید رنگ است ولی نوع سیاه آن هم دیده شده است. یکی از مهم ترین نشانه های قوهای سیاه در میدان سیاست حوادثی هستند که غیرممکن به نظر می رسند ولی بعد از اینکه اتفاق افتادند هزاران دلیل آشکار پیدا خواهی کرد که خیلی طبیعی بود که این اتفاق بیفتد! چند مثال برای قوهای سیاه در صحنه بین المللی و ایران. بحران اقتصاد جهانی تالحظه ای که اتفاق افتاد از طرف اکثریت مطلق مقامات حاکم ، رسانه ها، پروفسورهای دانشگاهها، متخصصین بزرگ و اقتصاد دانان انکار می شد. زمانیکه بحران اتفاق افتاد هر بچه ای دلایل کافی داشت که این پروسه قابل پیش بینی بود! در مورد حمله نظامی اسرائیل به غزه از ماهها پیش بودند کسانی که خبر از یک هولوکاست اسرائیلی و قتل عام مردم بی دفاع فلسطین میدادند. منکران مدعی بودند که در عصر اینترنت، دوربین و تلفن همراه چنین چیزی غیر ممکن است. وقتیکه اتفاق

افتاد، مفسرانی که تادیروز همراه منکران بودند هزاران سند و مدرک رو می کردند که سالها است روی این حمله کار شده حتی ماکت کوچه ها را برای تمرین جنگی ساخته بودند!
قوهای سیاه برای جامعه بین المللی: امکان وقوع جنگهای منطقه ای بزرگ و دخالت ابرقدرتها، بی ثباتی خاورمیانه، آسیای مرکزی، روسیه و چین می باشد... قوهای سیاه جدید برای ایران عبارتند از: امکان حمله نظامی به ایران، بواقعیت پیوستن کودتای نظامی در ایران، لبنانیزه شدن ایران، امکان تجزیه ایران. ....

تنها هشداد دادن در این موارد بسنده نیست. بهتر است با پیگیری روی این سناریوها تا به آخر کار کرد، علل رشد و پی آمدهای آنرا بگونه ای علمی روشن کرد و تدابیری برای رویارویی اتخاذ نمود. ...
در جزو ببین کل را، در خار به ببین گل را
بیرون همه کس بیند، این باشد نشان اهلیت. (مولوی)

ادامه دارد...

پاورقی

بیست سال کار مخفی در روسیه
نوشته: سسیلیا بابروفسکایا

قسمت هشتم

محفل دیگر هم مرکب از کارگران راه آهن بود که در ایستگاه لوبوتین جلسه داشتیم. ما موفق به پیشبرد کار مدام در این محفل نشدیم. شخصا قادر نبودم که کار مداوم محفلی را با تمام وجود به پیش برم. زیرا به کارهای تشکیلاتی علاقه بیشتری داشتم و کار یک مبلغ را به من واگذار کردن اشتباه بود. بیشتر به برقراری ارتباط تشکیلاتی با کارگران لوبوتینی از قبیل پخش اعلامیه و نوشته های غیرقانونی و بردن دستورالعمل های کمیته به میان کارگران علاقمند بودم تا به رهبری نمودن یک محفل. رفت آمدهایم به لوبوتین زیاد بود و حضورم در ایستگاه پرت و دورافتاده خالی از خطر نبود. به زودی این امر باعث کنجکاوی آدم های فضول شد. علاوه بر محافل ایستگاه راه آهن خارکف و ایستگاه لوبوتین تماس نزدیکی با یک کارخانه بلژیکی از طریق یک کارگر پیر تبعیدی از سنت پطرزبورگ به نام اونوفری زلابین داشتم. زلابین هسته محکمی از کارگران هوشیار طبقاتی در این کارخانه بلژیکی تشکیل داد. سپس این گروه همراه با زلابین اعتصابی را در آنجا رهبری نمود و این در دورانی بود که زلابین همواره از طریق من با کمیته تماس داشت. من اعلامیه به او می دادم تا در میان کارگران اعتصابی پخش نماید و به او پول می دادم تا به خانواده کارگران بپردازد. این پول و پلی که بر روی آن همدیگر را ملاقات کرده و پول را رد و بدل می نمودیم بعدها در بازجوئی پلیس مدرکی عمده علیه من به حساب می آمد.

علاوه بر کار همیشگی خود، اغلب مجبور بودم ماموریت های ویژه ای نیز برای کمیته انجام دهم. یکبار کمیته به من دستور داد تا بی درنگ به ویلنا رفته و کیفی را که پر از نوشته های غیرقانونی بود و مخصوص تشکیلات خارکف تهیه گشته بود بگیرم. راجع به دلیل رفتنم به صاحبخانه ام با پرروئی تمام دروغ گفتم.گرچه صاحبخانه ی من زن سمپاتی بود ولی چون آدم شایعه پردازی بود دلیل واقعی را به او نگفتم . زیرا ترسیدم که از زبانش یک جوری در رود. بنابراین به او گفنم که یک مسئله ی مهم خانوادگی پیش آمده و پدر و مادرم به طور ناگهانی سراغم را گرفته اند. یکی از اعضای کمیته صد روبل و آدرس مورد نظر را در اختیارم گذاشته و من آن شب عازم شدم.
در ویلنا بدشانسی در انتظارم بود، رفیقی را که قرار بود ببینم در خانه نیافتم . تمام روز را در آن شهر غریب سرگردان بودم. غروب هنگامی که بالاخره آن رفیق را ملاقات کردم در کمال تاسف دریافتم که نوشته های مربوطه در ویتبسک است. به سرعت به طرف ویتبسک حرکت کرده و به زودی آدرسی را که به من داده شده بود پیداکردم. خانه به یک تاجر پولدار تعلق داشت که پسرش را در خارکف می شناختم. به وسیله ی او بود که با روزنامه ی غیرعلنی یوزنی رابوچی(کارگر جنوبی) ارتباط برقرار نمودم.
او را در حالی که بسیار نگران به نظر می رسید. در اتاق دربسته اش در منزل بزرگ و مجلل پدرش نشسته بود و در انبوهی از نوشته های غیرقانونی غرق شده بود. سر صحبت را که با من بازنمود معلوم گردید که پیشخدمتشان چندین روز تلاش می کرده تا اتاقش را تمیز نماید و او بهانه های مختلف می آورده تا پیشخدمت را به داخل اتاق راه ندهد. ولی اینکارش نمی توانسته مدت زیادی دوام آورد و افراد خانه اش دیر یا زود به حقیقت پی می بردند. شخص اسامی شهرها را در نامه ای که به مناطق مختلف فرستاده شده قاطی کرده و به جای ویتبسک شهر ویلنا را برای تحویل نوشته ها ذکر کرده بود و این باعث گشته بود که رفقای مختلف برای دریافت نوشته ها هنوز نیامده بودند.
بعد از تحویل گرفتن آن بسته ی گرانبها که آنهمه نگرانی ایجاد نموده بود به خارکف برگشتم. غیبت طولانی ام باعث شده بود که کمیته از من قطع امید نماید و برگشتنم موجب خوشحالی فراوان گردید. نوشته های که آورده بودم به طور عمده از انتشارات گروه «رهائی کار» بود. فقط تعدادی از کتاب ها از انتشارات «رابوچیه دلو» (امر کارگران)بود.
در آن زمان بین اکونومیست ها – رویزنیست ها از یک طرف و مارکسیست های ارتدکس که طرفدار مبارزه ی سیاسی و همه جا گسترده بودند از طرف دیگر جدل بود. لنین در اثر معروف خود که از تبعیدگاهش فرستاده بود. به تمام عقاید بیان شده در* که توسط کوسکوفا نوشته شده بود اعلام جنگ داد. در این جدول اکثریت اعضای تشکیلات خارکف طرفدار موضع لنین بودند. فقط کارگرانی اینجا و آنجا هم در مرکز و هم در پیرامون تشکیلات متزلزل به نظر می رسیدند و به همین دلیل نیز برخی اوقات بحث های دائمی در جلسات رهبران خارکف صورت می گرفت.
یولی ایسبوریچ سدربایوم (مارتف) که در آن زمان تحت نظارت پلیس در بولتاوا زندگی می کرد و مخفیانه با مادر خارکف تماس می گرفت. کمکمان کرد تا بر سر این مسئله موضوع قطعی بگیریم. در آن زمان فکرش را هم نمی کردیم که همین مارتف پرشور روزی تلاش خواهد نمود که بر خاکستر آتش انقلاب روس آب سرد بریزد و بعد ها رهبر منشویک خواهد شد. نمی توانم دقیقا به خاطر بیاوریم که چه نوع ارتباطی بین کمیته خارکف و هیئت تحریریه ی روزنامه ی «کارگر جنوبی» وجود خواهد داشت. ولی به یاد می آورم که این ارتباطات بسیار نزدیک بود. بسیاری از اعضای کمیته خارکف برای «کارگر جنوبی» می نوشتند. اگرچه تمایلات جدائی بر سر مسائل تشکیلاتی آشکار بود ولی هر شماره این روزنامه سیاسی مبارز برای تمام تشکیلات خارکف شادی به ارمغان می آورد. یکبار من مسئول تماس با روزنامه «کارگر جنوبی| که چاپخانه اش در کرمنچوک بود، گشتم.
کمیته خارکف ؛ با وجود ازدیاد مداوم کارهایش ، فعالیت خود را به طرز فوق العاده مخفی به پیش می برد . حتی ما کارگرانی که پیرامون هسته مرکزی بوده و مسئولیتهای بسیار مهمی داشتیم ، بسیار محدود بودیم . خود من ، که وظایف مختلفی را که محتاج قدرت عظیمی در امر مخفی کاری بود انجام داده و بنابراین قابل اطمینان بودم. هرگز دریگ جلسه کمیته شرکت نکردم. اگرچه با چندین نفر ازا عضای کمیته رابطه ی رفیقانه ای داشتم . آنها عادتا به اطاق من آمده ومن هم به ملاقات آنها می رفتم . نه تنها به هنگام کار، بلکه در شبهای آزادی هم که البته به ندرت اتفاق می افتاد همدیگر را ملاقات نموده با هم چای صرف کرده و از این در و آن در صحبت می کردیم . این مخفی کاری عمدی کمیته نه تنها اثر بسیار بدی بر روی شخصیت کارگران گذاشت بلکه تاثیر بدی هم بر روی فعالیتهای پیرامون کمیته نهاد . از انجایی که کوچکترین سهمی در تصمیمهای کمیته نداشتیم . مجبور بودیم که از تصمیمات هم کورکورانه اطاعات نماییم. این مخفی کاری زیاده از حد باعث نارضایتی شدیدی در صفوف ما گردید. مسئله درچندین جلسه پیرامون کمیته طرح گشت . در یکی از انها من با حرارت به این موضوع اعتراض کردم . وقتی که کمیته به این نارضایتی پی برد یکی از اعضایش به نام دکتر ایوانف گفت: «اینها همه اش بی معنی است ما نباید به اطرافیان کمیته هیچ گونه امتیازی بدهیم اصلا توطئه ای هم در کار نیست اینها همه اش زیر سر آن کلیمی کوچک است (مقصودش من بودم).»
در این مشاجرات که بین کمیته خارکف واعضاء آن جریان داشت اعضاء مرکزیت را متهم به بوروکراسی و داشتن امتیازات زیادی نمودند. هم مرکزیت و هم اعضاء یک امتیاز داشتند و آن دستگیری آنها به وسیله ی پلیس تزاری ، اگر نه امروز ولی فردا بود. مشاجره و نزاع آنها علتش نه اعمال توطئه گرانه ی مرکزیت نه مطالبه های بی دلیل اعضاء ونه خودسری های آنان بود. بلکه دلیلش این بود که جنبش کارگری در خارکف به سرعت در حال رشد بود. در حالی که ما هنوز درگیر کانال های تشکیلاتی که به وسیله ی آنها کارهایمان را جلو می بردیم بودیم. سعی خواهم نمود تا شرحی مفصل تر از تمام ساختمان تشکیلات خارکف از بالا تا پائین بدهم.

شماره های پیشین خیابان را می توانید از این لینک نیز دانلود کنید

http://www.negah۱.com/xyaban/XYABAN.

حمایت مالی شما یاری ارزنده ای است برای تداوم و ارتقای انتشار خیابان

نام بانک در سوئد Nordea
نام دارنده حساب Jens-Hugo Nyberg
account number: 155 69 28-8 SEK
IBAN: SE41 9500 0099 6034 1556 9288
BIC-Cod (SWIFT-adress): NDEASESS

دو شعر

رنجوری تو را
باور نمی کنم
ای پیش مرگ تو همه رخشنده اختران
تو مرگ آفتاب درخشان و پاک را
باور مکن
که ابر ملالی اگر تو راست
چونان غروب سرد غم انگیز بگذرد
دردی اگر به جان تو بنشست
این نیز بگذرد
تهمت به تو ؟
تهمت زدن چگونه توانم به آفتاب ؟
لعنت به آن کنم که دو رو بود
نفرین به او کنم که عدو بود

حمید مصدق

با کلیدی اگر می‌آیی
تا به دستِ خود
از آهنِ تفته
قفلی بسازم.
گر باز می‌گذاری در را،
تا به همتِ خویش
از سنگ‌پاره‌سنگ
دیواری برآرم. ــ
باری
دل
در این برهوت
دیگرگونه چشم‌اندازی می‌طلبد.

▯

قاطع و بُرّنده
تو آن شکوهپاره پاسخی،
به هنگامی که
اینان همه
نیستند
جز سوآلی
خالی
به بلاهت.

▯

هم بدان‌گونه که باد
در حرکتِ شاخساران و برگ‌ها، ــ
از رنگ‌های تو
سایه‌یی‌شان باید
گر بر آن سرند
که حقیقتی یابند.
هم به گونه‌ی باد
ــ که تنها
از جنبشِ شاخساران و برگ‌ها ــ
و عشق
ــ کز هر کُناکِ تو ــ

▯

باری
دل
در این برهوت
دیگرگونه چشم‌اندازی می‌طلبد

احمد شاملو